بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه عرضك توعا و تمتعه فيها طويلا

انشاء‌الله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم.

باز هم بسم الله الرحمن الرحيم

بحثي كه در سوره حمد آغاز كرديم و با بسم الله سوره حمد كه در عين حال بسم الله قرآن كريم است آغاز كرديم كه انشاء‌الله اين بسم الله آغاز كننده هر كاري از كارهاي ما باشد به اينجا رسيديم كه روايت شريفي كه در اين باب وارد شده كه كل امر زيبار لم يبدع فيه بسم الله الرحمن الرحيم فهو ابتر عرض كرديم اين روايت شأن نزولي دارد كه اگر دوستان به شأن نزول روايت رجوع كرده باشند خيلي زيبا دو آدرس را خدمت دوستان عرض كردم قبل از اينكه وارد بحث بشوم اين روايت را قسمتي از شأن نزولش را عرض مي كنم خدمت دوستان انشاءالله از جهت عملي و كاربردي مؤثر هست، اين روايت كه از امام عسگري عليه السلام در تفسير امام عسگري عليه السلام وارد شده از امام صادق عليه السلام نقل مي كند كه با اين جمله شروع مي شود و لربما ترك في افتتاح امر بعض شيعتنا بسم الله الرحمن الرحيم گاهي بعضي از شيعيان ما در ابتداي كارهايشان بسم الله را يادشان مي رود فيمتحنه الله بمكروه و ينبهه علي شكر الله تعالي خداوند تبارك و تعالي اينها را مبتلا مي كند به يك سختي و مكروهي كه اينها متنبه بشوند به اين مرتبه شكر يعني رشد يعني اين ابتلا براي رشد است كسي كه دوست داشته باشد او را خدا با اينكه اگر بسم الله نگفته باشد امر حرامي را مرتكب نشده اما يك اولايي از او ترك شده چون دوست دارد خدا او را او را مبتلا مي كند و ينبهه علي شكر الله تعالي و ثناء عليه و يمهوا فيه انه وسمه تقصير با اين ابتلا او را از وسمه و آن لكه آن كوتاهي او را پاك مي كند محو مي كند آن كوتاهي چه بوده همان ترك قول بسم الله بوده نسبت به آن عملي كه مي خواسته انجام بدهد لقد دخل عبدالله بن يحيي علي الاميرالمؤمنين عليه اسلام و بين يديه كرسي عبدالله بن يحيي وارد شد بر امير مؤمنان و جلوي امير مؤمنان يك صندلي بود يك چهارپايه بود آنجا به عبدالله گفت بنشين روي او و امره في الجلوس عليه و جلس عليه و ماله حتي ثقه علي رأسه وقتي نشست مثل اينكه اين چارپايه محكم نبود افتاد و سرش شكست به طوري كه خون جاري شد و استخوان سرش شكست اميرمؤمنان امر كرد آبي بياورند و سرش را بشورند بعد فرمود كه بيايد جلو و آوردش و حضرت مس كرد آن قسمت را و از آب دهانش در آن قسمت قرار دادند تا اينكه او بهبود پيدا كرد در اين مسئله ثم قال اميرالمؤمنين عليه السلام يا عبدالله الحمدلله الذي اين يك قاعده است اينجا اميرمؤمنان دارد قاعده القاء‌مي كند الحمدلله الذي جعل تمحيث ذنوب شيعتنا في الدنيا بمهنهم لتسلم لهم طاعاتهم خداوند تبارك و تعالي محو آب شدن گناهان شيعيان ما را در دنيا به آن ابتلائات و امتحاناتي محن و سختيهايي كه در دنيا براي اينها پيش مي آورد قرار داد كه تا اينكه لتسلم لهم طاعاتهم كه طاعات اينها برايشان سالم بماند چون اگر اين امتحانات و ابتلائات و سختي ها پيش نمي آمد بعدا مجبور بود طاعاتش را براي اين هزينه كند تا اين برداشته شود در مقابل اين سيئات بايد آن طاعات حذف مي شود و از او خرج مي شود خداوند تبارك و تعالي از باب رحمت رحيميه اش اين كار را با ما كرده تا اينكه طاعات ما سالم بماند و يستحقوا عليها ثوابها اين روايت تا اينجا از جلد هفتاد و سه سيصد و پنج در جلد 89 صفحه 241 يك تتمه اي از اين جا به بعد اضافه دارد كه آن هم خوب است يك قصه اي است كه نقل ميكند در اينجا اميرمؤمنان براي اين شخص كه يك شخص كافري مبتلا شد به مريضي كه آ‌ن مريضي ديشب عرض كردم ديگر تكرار نمي كنم كه آن مريضي دوايش يك ماهي بود كه آن ماهي در غير فصل بود و قابل به دست آمدن نبود خداوند ملكي را مأمور كرد كه آن ماهي را در دسترس آن كافر قرار دهد در ساحل، تا اين بتواند به دست بياورد و مريضي او علاج پيدا كرد و سالياني زنده بود، همين مريضي را مؤمني پيدا كرد در فصلي كه آن ماهي هست و دوايش آن ماهي بود وليكن خدا امر كرد به ملكي كه آن ماهي را از سواحلي كه در دسترس بوده دور كند به عمق دريا تا اين مؤمن نتواند به اين دسترسي پيدا كند و مؤمن مرد به خاطر نبود دواي آن مريضي مرد و دنبال اين قصه را يك صفحه را من خلاصه كردم كه فعجب من ذلك از اين كار خداوند تبارك و تعالي عجب من ذلك ملائكه السماء و اهل ذلك البلد في الارض همه تعجب كردند مردم زميني و آسماني كه چطور حتي كادوا يفتنون به طوري كه بعضي ها بدبين شدند يعني احساس كردند كه خوب معلوم است كه او كافر از چه بدبين شدند لانها التعالي سهل علي الكافر ما لا سبيل اليه آني كه امكانپذير نبود براي كافر ممكن كرد و عسر علي المؤمن ما كان السبيل اليه سهلا و آني كه ممكن بود براي مؤمن سنگين كرد تا نتواند فاوحي الله الي ملائكه السماء و الي نبي ذلك الزمان في الارض به آن نبي و ملائكه سمائي كه نمي خواهيم وارد اين بشويم كه چگونه دوتا در كنار هم امر كرد وحي كرد اني ان الله الكريم متفضل القادر لا يضرني ما اوتي و لا ينقصني ما امن و لا اظلم احد مثقال ذره و اما الكافر من اينم اول خود را معرفي كرد و اما الكافر فانما سهله علي اخذ سمك في غير اوانها من اين را آسان كردم در غير زمان خودش براش چرا؟ ليكون جزاء علي حسنه كان عملها اذ كان حقا علي الله ابطل لاحد حسنه حتي يرد القيامه و لا حسنه في صحيفه و يدخل النار اين كافر عملي داشت كه آن عمل خوبي بود اما اين ذات پليد بود و اين عمل را من در دنيا جزاي راحت را برايش قرار دادم آن كار راحت را تا طلبي نداشته باشد چون خود كافر هم به غير از اين اعتقاد نداشت كه فقط اعتقاد داشت اين عمل براي دنياست كه كافر به آخرت معتقد نيست بگوييم در حقش ظلم شده باشد عمل را براي دنيا كرده بود و بالاخره عمل خوبي بود جزايش را هم همينجا قرار داد كه بعدا طلبكار نباشد در آنجا و منعت من عابد تلك سمك به عينها همان جريان براي عابد منع كردم لخطيئه كانت منه يك گناهي داشت اشتباهي داشت و اردت تمحيثها ان بمنع تلك الشهوه اين خواسته اش را نگذاشتم به آن برسد تا اين سختي نرسيدن به اين خواسته اش كه به مردنش هم منتهي شد و اعدام ذلك الدواء آن دوا را از جلو دستش دور كردن ليأتيني تا بر من وارد شود و لا ذنب عليه و يدخل الجنه تا اين وقتي وارد مي شود بر چقدر اين نگاه در روايات زيباست چقدر زيباست اين خداي با اين رحيمي اگر تعبير زشت نبود مي گفتيم چقدر مظلوم است زشت است تعبير كه با ما براي تربيت ما چه كاري مي كند و ما بد و بيراه هم مي گوييم كه اين كار است با ما مي كني باعث فتنه هم در بين مؤمنين مي شود حال دنباله اين روايت كه در هر دو روايت آمده كه مربوط به بحث مي شود وقتي اميرمؤمنان جريان را براي عبدالله بن يحيي گفت آنجا عبدالله بن يحيي گفت آقاجان يك جرياني را فرموديد فقال عبدالله يا اميرالمؤمنين قد اخذتني افدتني و علمتني شما افاده كرديد بر من جريان را و تعليم هم كرديد به من فان اردت حالا آدم زرنگي بوده معلوم است فان اردت ان تعرفني ذنبي الذي ام تهمت به في هذه ال؟؟‌ آن ذنبي كه باعث امتحان من شد در اين مجلس چون به اين نگفته بود كه بسم الله نگفته بود اول صدر روايت امام صادق مي گويد ترك بسم الله باعث يك چيزهايي مي شود مي گويد آن را به من بگو كه چه بود كه خوردم مجلس في هذا المجلس حتي لا اعود الي مثل تا اينكه تكرار نكنم اين را و باعث نشود دوباره به اين مبتلا بشوم قال تركك حين جلست ان تقول بسم الله الرحمن الرحيم فجعل الله ذلك اين عقاب را لسهوك اما ندبت اليه تمحيث بما اصابك خدا اين را براي آن سهو تو قرار داد كه مي دانستي اما ندبت اليه به او دعوت شده بودي به او خوانده شده بودي تمحيث بما اصابك تا پاك شوي به آن چيزي كه مبتلا بودي كه ترك بسم الله بود عما علمت ان رسول الله صل الله عليه و آله و سلم حدثني ان الله اين حديث را از خدا كرده رسول خدا اين حديثي كه در اينجا ذكر شده كه حديث قدسي است حدثني ان الله اميرمؤمنان مي گويد رسول خدا من را حديث كرد از خداي تبارك و تعالي جل و عز انه قال كل امر زيبار لم يذكر فيه بسم الله فهو ابتر فقلت بلا بابي انت و امي اين عبدالله بن يحيي مي گويد لا يتركها بعدها من از اين به بعد ديگر هيچ وقت اين را ترك نخواهم كرد قال اذا تحضي بذلك و تسعد پس تو هم اگر ترك نكني هزت را از اين خواهي برد و سعادتت را از اين بهره مند خواهي شد اين شأن نزولي بود كه، امر زيبار يعني امري كه توجه به آن مي شود يك زماني است كه انسان دارد راه مي رود مثلا اين راه رفتني كه هر قدمي دارد انسان بر مي دارد براي حالت عادي زيبال نيست هر قدم ممكن است مسير و مقصد زيبال باشد مهم، اما يك پيش پا افتاده اي كه مثلا آن حالت تعادل را نداشته باشد توجه به يك امري امري كه توجه به آن مهم است منتها نه اهميت كار مهمي كه

سؤآل

بله ديگر نشان مي دهد كه همين اينقدر كار من ميگم مثلا از اينجا تا آنجا مي خواهد برود مقصد زيبال است اما قدم به قدم حالا توجه علي حده هر چند در بعضي روايات وارد شده بعضي از اولياي الهي براي هر لقمه غذايي بسم الله مي گفتند منتها حال لزوم ندارد بسم الله با قرائت بگويند و بعد يك لقمه طول بكشد بسم اللهي كه توجه، ذكر است البته براي هر كسي زيبالش متناسب خودش است يك كسي مي بيني كه كارهاي مهم زندگيش برايش زيبال حساب مي شود كه اهل توجه است اما كسي كه خيلي اهل مراقبه است اگر يك قدم يك نگاه بدون بسم الله بردارد براي او ترك امر زيبال است و امر زيبال امر تشكيكي است و اين طور نيست نسبت به همه يكسان باشد

سؤال

ابتر بودن يعني عقب ندارد يعني ادامه ندارد چون هر عملي وقتي كه ما محقق مي كنيم در نظام اعمال صالح ما هر عملي كه محقق مي شود عقب اين عمل تازه بركات و توفيقاتي است كه از اين عمل نشأت مي گيرد و جزايي است كه بر اين متوجه مي شود اگر عملي ابتر بود يعني نظام جزايي برايش مترتب نيست يعني آن جزا برايش نيست توفيقاتي كه از اين عمل مي خواهد نشأت بگيرد نيست لذا عمل بي اثر مي ماند نه عمل از بين برود عمل از بين نمي رود چيزي كه بوجود آمد از بين رفتني نيست اما تأثيرات و آن آثاري كه مي تواند باقي بگذارد تأثيراتش ابتر مي شود آثارش و توفيقاتش كه پس از اين عمل بايد سبب ؟؟ ابتر مي شود لذا دنباله همين حديث عرض مي كند از حضرت سؤال مي كند كه ثم قال عبدالله بن يحيي يا اميرالمؤمنين و ما تفسير بسم الله الرحمن الرحيم قال ان العبد اذا اراد ان يقرأ او يعمل عملا و يقول بسم الله الرحمن الرحيم فانه تبارك له فيه بركت مي دهد براي او، چقدر زيباست فانه تبارك له فيه در آن عمل بركت ميدهد ابتر بودن مقابل اين بركت است يعني آن عمل برايش بركت ندارد عمل برايش آن نتايج و توفيقاتي را كه بايد بياورد نمي آورد اين عمل عمل با توجه و گره خورده به ابديت الهي نبوده عملي كه با بسم الله آغاز مي شود گره مي خورد به خداي تبارك و تعالي و چون خدا بقاء دارد و ابدي است عمل با گره خوردن به آن حقيقت ابدي ابدي مي شود،

سؤآل

گفتن بسم الله موضوعيت دارد منتها حقيقت بسم الله موضوعيت اساسي را دارد ولي گفتن بسم الله هم طريقيت دارد كه ذكر در تمام مراتب وجود انسان كشيده شود ذكر در تمام ، چون جسم انسان هم مرتبه اي از وجود انسان است اين هم ذكر خا ص خود را دارد ذكر خاص بدن ما لفظ بسم الله الرحمن الرحيم است و البته ذكر غالبي مي شود بسم الله الرحمن الرحيم لفظش ذكر قلبي و عقلي هم جاي خود را دارد كه آن توجه و ذكر است البته اينها منافاتي با هم ندارد اينگونه نيست كه آن فقط باشد اين نه اينها همه مراتب چون انسان مراتب دارد ذكر هم براي او مراتب دارد و اين مراتب مؤكد هم هستند چون يك وجوديم ما يعني از همين لذا به ما گفتند حتي اينقد رساده بعضي تسبيح را برداريد صبح شروع كنيد ذكر گفتن به قصد ذكر اگر حواستان نباشد و تسبيح را بچرخانيد ذكر حساب مي شود اينها خيلي بركات است و خيلي راهنمايي هاي عظيم است اگر يكي را توجه كنيد همه اينها با توجه حساب مي شود اينها خيلي بركات است نشان مي د هد در نظام وجود انسان صاحب تأثير است يك رابطه است يك حقيقت است بين بدن انسان اين بحث استدرادي بود ما نمي خواستيم خيلي واردش بشويم

آدرس اين روايت بحار جلد 73 ، 305 جلد هشتادو نه 241

سؤال

ابتر بودن به نتيجه مقصود نرسيدن است گاهي در نظر فرد نيتجه مقصود نتيجه عادي بوده كه به آن مي رسد ابتر بودن به لحاظ الهي يعني آن نتيجه اي كه بر آن عمل چون ما يك عمل انجام مي دهيم و آن عمل خيلي ساده است مي تواند لذا دارد در قيامت خيلي دقت كنيد يك نكته دقيقي است در قيامت دارد به انسان نشان مي دهد همين عملي كه تو اين رامرحوم ابن فحد در كتاب شريف عده الداعي نقل مي كند آنجا ميگويد كه همين عملي را كه انسان موفق به انجامش شده به آن نشان مي دهند كه اگر اين را با شرايط مناسبتري همين عمل را انجام مي داد مقامش را نشان مي دادند در كجاست مقام صديقين را به دست مي آورد با همين عمل چون اين همين عمل را با توجه كمتري انجام داده مقامش اين است كه الان حسرت مقام صديقين را در آن مواقف حساب دارد با اينكه نشان مي دهند اين عمل كشش داشت تا آنجا ابتر بودن يعني اينكه آن نتيجه و اقتضايي كه اين عمل داشت به آن برسي را نرسيدي آنجا مي بيند و مي يابد كه عملش ابتر است هر چند در ظاهر به مقصود اين عملش ممكن است برسد اما اگر خدا كسي را علي حده دوست داشته باشد در همان نتيجه ظاهري هم گاهي منع مي كند نرسد تا بفهمد علت چيست البته اين يك سنت الهي است

سؤال

اين در مواقف قيامت است چون اين عمل كشش را داشته و اين هم خودش را به اين رسانده بوده و در رصد اين قرار گرفته بوده و اين نسبت به او تارك است مثل همين جا كه مي گويد تو بسم الله را دعوت شدي نبدت بهي اليه به او دعوت شدي اما فراموش كردي چون دعوت شدي و فراموش كردي و غفلت كردي آن مقام تو بوده كه به آن نرسيدي، اگر به كسي نرسيده باشدنشانش نمي دهند كه حسرت بخورد اما وقتي رسيده باشد ابلاغ شده باشد برايش محقق شده باشد اين كوتاهي كرده چه به نسيان چه به غفلت چه به اعراض فرقي نمي كند اين مقامي بوده كه اقتضاي اين عمل بوده اين هم به آن رسيده بوده دعوت هم به آن شده بوده همه احتجاج محقق شده بوده حالا لذا هست اما در خود اصل قيامت البته ورود به بهشت و جهنم در آنجا كه وارد به بهشت مي شوند اولياء‌ الهي يا مؤمنين آنجا ديگر جاي حسرت نيست هر كسي آنچه را مي خواهد در آنجا محقق است چيزي كه بخواهد و نشود در بهشت نيست آنها در مواقف است

سوال

بله ديگر اين نسبت حسرت نسبت به آن عذابي است نسبت به آن عمل كوتاهي كرده بوده اين هم خودش يك سبب تطهير مي شود برايش

سوال

در خود بهشت نداريم چون اگر چيزي را بخواهم لهم ما يشاعون فيها محقق مي شود الست است هيچ آنجا سلام است آنجا هيچ حسرتي در كار نيست در خود روايات دارد در خود بهشت هيچ حسرتي در كار نيست اما در مواقف قبل از بهشت چرا مواقف حسرت زياد است الم زياد است تطهير زياد اينها بحثهاي ديگري است كه در اين بحث شنبه شبهاي معاد كه دو سه سال است كه آن بحث را مفصل رواياتش جلد 6 و 7 بهار خوانده شده در ادامه بحث وارد شويم كه بحث مهمي است ما مي خواستيم چند دقيقه اي بيان كنيم كه استدرادي بود

از اينجا ايشان وارد مي شود بعد از اينكه فرمودند كل امر زيبال لم يبدع لا لم يذكر فيه بسم الله فهو ابتر والابتر هو المنقطع الآخر كه از طرف آخر انقطاع دارد حال اين منقطع الآخر عرض كرديم گاهي به سبب بركاتي است كه مي توانسته اين عمل داشته باشد توفيقاتي است كه اين عمل سبب مي شود توفيقات اعمال صالح ديگر برايش ايجاد شود بخاطر ترك بسم الله از آنها محروم بشود يا نه اصلا منقطع الآخر است يعني به مقصدي كه خودش هم فكر مي كرده نمي رسد اگر كسي انسان خدا دوست داشته باشد بخواهد متنبه بيشتر كند حتي به آن نتيجه ظاهري هم ممكن است نرسد مي فرمايد فالانس با توجه به اين نكته اي كه اينجا گفتيم كه بسم الله كارش چيست و قبلا گفتيم تسميه وجه اين چيست و مردم چگونه تسميه مي كردند و شروع مي كردند كلامشان را با اسم اعزه شان اينجا هم خدا شروع كرده فابتدع الكلام باسمه عز اسمه اينجا مي فرمايد فالانسب ان متعلق البا في البسم ؟؟ با اينكه ب معاني متعددي داشته باشد كه در مغني در دوستان پنبه اش را زدند منبرش را رفتند پولش را هم گرفتند ان متعلق البا في الاسم له ابتدع اينجا به معناي باب ابتداء‌است كه ابتدع بالمعني الذي ذكرنا به معنايي كه ذكر كرديم ابتدع را آغاز مي كنم يعني معناي باب يعني آغاز مي كنم است فقد ابتدع پس آن اولي شد ابتدعُ من آغاز مي كنم فقد ابتدع به الكلام از اينجا ايشان شروع مي كند يك نكته بسيار عظيم و جالب و يك قاعده دقيق قرآن را بيان مي كند كه منتها با يك مقدمه عقلايي كه همه قبولش داريم آغاز مي كند يك قاعده قرآن را بر آن متفرع مي كند آن قاعده كه قبول داريم كلامي كه انسان منعقد مي كند كلامي كه در مقام متكلم بيانش مي كند كلام از الفاظ مختلفي تشكيل شده، اما آيا يك معناي واحدي را مي خواهد اين كلام القاء كند وقتي كه مي خواهد بيان كند يك مقصد و غرض خاصي را دارد يا خير يا همين طوري شروع به حرف زدن ميكند متكلم وقتي كه كلامي را بيان مي كند با اينكه الفاظ متكثر هستند اما يك معنا و غرض واحدي را اراده كرده چون غرض واحد است اين كلام كه فعلي از افعال است مي شود يك فعل فعل چون غرض واحدي دارد فعل واحدي مي شودقرآن كريم كه همه اش كلام الهي است فعل الهي است يا خير؟ اگر اين فعل الهي است و يك غرضي برايش مترتب است اين فعل امر زيبال هست ياخير؟ امر زيبال است بسم الله هم آغاز آن است از آن طرف يك غايت واحد بر اين كلام واحد متفرع است كه كل قرآن يك غرض واحدي را دنبال مي كند

فقد ابتدع به الكلام آغاز كرده با بسم الله كلام را بما انه و به اين كه اين بسم الله الرحمن الرحيم فعل من الافعال فعلي از افعال است فلا محال له وحدت پس اگر فعلي از افعال است كلام پس وحدت دارد و وحدت كلام بوحدت مدلول و معنا اگر كلام مي خواهد وحدت داشته باشد كه از اجزا متكثر الفاظ تشكيل شده وحدتش حتما بايد كجا شكل بگيرد، در عالم ماده وحدت هيچ گاه محقق نخواهد شد در عالم ماده چرا؟ عالم ماده صرف عالم ماده وحدت محقق نمي شود چون كثرات متراكمند اگر مي خواهد وحدتي درعالم ماده محقق شود حتما بايد اين موطني غير از ماده صعب به وحدت اين باشد چنانچه انسان جسمش يك حقيقت متكثر از اجزا است اما روح اين باعث مي شود يك وحدت و تلائمي بين تمام اجزا اين باشد چنانچه وقتي نفس از اين جدا مي شود شروع مي شود به تلاشي و از دست رفتن و پراكنده شدن نبات هم همينگونه است گياه تا لفظ نباتي اش هست يك واحد است ميوه شاخه برگ تنه ريشه همه در يك واحد دارند كار مي كنند اما تا اين نفس نباتي از او جدا مي شود مي ميرد درخت همه شروع مي كنند به تفاسد هيچ يك ديگر همراه هم نيستند هر يك ساز خودشان را مي زنند همه شروع مي كنند به فاسد شدن اين بحث خاص خودش است كه در جاي خود خواهد آمد ايشان مي فرمايد وحدت كلام كه خود كلام از اجزاء متكثر الفاظ تشكيل شده از كلمه هاي مختلف تشكيل شده وحدتش به وحدت معناش است اگر آن معنا واحد باشد اين كلمات متكثر همه مي شوند يك واحد اگر آن معنا واحد نباشد كلمات متكثر متكثرند مثل اين مي ماند كه يك كسي كه صاحب شعور نيست صاحب علم نيست شروع كند مثل يك صداهايي كه از يك سري خوردن آهن به همديگر ايجاد شود اين آهني كه ناخواسته بدون اينكه اراده يك فاعل علمي در كنارش باشد به همديگر مي خورد اين كلام صاحب معناي واحد نيست لذا اجزاء‌ متكثر هم معناي واحدي هم برايشان مترتب نيست، هر چند ممكن است بگويد ا گر باد مي آيد درخت مي خورد به يك جايي صدا مي دهد يك فاعل علمي يك عالم مي تواند استفاده كند باد آمدن را از اين احساس باد را بكند اما آن كلام صاحب معنا نيست، و او نمي خواسته اين را القاء كند او قصدش القاي اين نبوده اما ملازم با اين معنا هم هست كه يك عالم مي تواند اين را برداشت كند لذا وحدت كلام به وحدت مدلولش است به وحدت معناش است و اگر گفتيم كه اينجا معنا واحد است فلا محال له معنا ذا وحده و هو معنا المقصود اين معنايي كه واحد شد معناي مقصود است كه مقصود افهامه من القاء‌ الكلام آن معنايي است كه مقصود است و مفهم از كلام كه خداوند تبارك و تعالي مي خواسته اين را به ما تفهيم كند والغرض المهسل منه غرضي است كه از آن كل كلام حاصل خواهد شد كه غرض كلي قرآن است پس قرآن به عنوان يك فعل واحد نه افعال متكثره به عنوان يك فعل واحد يك معناي واحد برايش مترتب است و يك غرض واحد برايش مترتب است كه آن غرض را حال مي خواهد بيان كنداز اينجا ايشان استفاده مي كند كه اگر يك معناي واحدي در كار است و غرض واحدي در كار است پس بسم الله كه در آغاز قرآن كريم به دستور نبي ختمي محقق شده كه اين بسم الله آغاز قرآن است اين بسم اله متعلق به آن معناي واحدي است كه در كل قرآن افهامش منظور است، پس اين بسم الله كه در آغاز قرآن قرار مي گيرد يك متعلقي دارد كه آن متعلق مقصود و غايتي است كه از كل قرآن به دست مي آيد كه حال مي خواهد اين را بيان كند فقد ذكر الله سبحانه الغرض المحصل من كلامه الذي هو جمله القرآن خداوند تبارك و تعالي آ» غرض محصل از كلامش را نه اين سوره و آن سوره غرض محصل از كل قرآن را كلامش را كه يك فعل واحد شد كه هو جمله القرآنه كه كل قرآن را شامل مي شود اذ قال تعالي خودش ذكر كرده قد جائكم من الله نور و كتاب مبين يهدي به الله من اتبع رضوانه سبل السلام ‌در حقيقت اينجا قد جائكم نورا و كتاب مبين خداوند مي فرمايد كه براي شما از جانب خدا نور و كتاب مبين آمد كه اين كارش و غايتش يهدي به الله كه حالا دنبال آيه يهدي به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و يخرجهم من الظلمات الي النور باذن و يهديهم الي صراط المستقيم اين دنباله آيات است كه در سوره مائده آيه 15 و 16 اينجا بيان مي شود، كه بيان مي كند كه يهدي به الله اين هدايت به او كه قد جائكم من الله كتاب مبين اين كتاب را كه دارد ذكر مي كند نورا و كتاب مبين غايت كلش يهدي به الله هدايتي است كه يهدي الله به يعني خداوند به او هدايت مي كند به واسطه او هدايتش را محقق مي كند پس غايت كلي كلام خدا مي شود هدايت الهي از اين چقدر زيبا از خود آيه استفاده مي شود الي غير ذلك من الايات التي افاد فيها كه آيات در اين مسئله زياد است من چند تا كه رجوع كردم ديدم يهدي به الله را كه نگاه كنيم نسبت به جايي كه كتاب آمده مفصل و متعدد آمده است انا الغايه پس مي فرمايدالي غير ذلك من الآيات التي افاد فيها انا الغايه من كتابه و كلامه هدايت العباده فالهدايت جمله هي المبتدأ يعني اين هدايت كلي اين هدايت كه مقصود كلي است هي المبتدأ بسم الله الرحمن الرحيم پس اگر ما بسم الله الرحمن الرحيم سوره حمد را داريم به عنوان آغاز كتاب الهي مي گوييم بيان اين است كه اين بسم الله متعلق به آن هدايت شده ابتدع يعني آن هدايت را با نام خداي تبارك و تعالي، فهو الله الذي چون بسم الله سوره حمد و سوره حمد ابتلائش هم براي ما زياد است و دائم در نماز با او ارتباط داريم هر قدر در اين مسئله عميقتر نگاه كنيم و توجه بيشتري كنيم حالت تذكر و توجهمان قطعا قويتر خواهد شد كه ما هر روزي كه روزي چند بار اين سوره را ميخوانيم توجه به اين هدايت كلي كه غايت كتاب و بعد هدايت خاص و توجه خاص كه در باطن سوره حمد مي فرمايد ايشان به آن هم بايد رسيد اين توجه باعث ذكر مي شود كه انسان دارد آغاز كتاب الهي را با بسم الله لذا مرحوم امام مي فرمايد اگر كسي بسم الله سوره اي را به قصد آن سوره مثلا در نماز شروع كرد در سوره اي كه مي خواهد بعد از حمد بخواند بسم الله را آغاز كرد و پشيمان شد و خواست سوره ديگري بخواند بايد بسم الله را دوباره تكرار كند چون آن بسم الله متعلق به آن سوره بوده آيه عام نيست هر بسم الله كه در هر سوره اي وارد مي شود متعلق امام در آداب و صلاه اين را مي فرمايد اگر كسي بسم الله را اينگونه گفت و بعد خواست سوره ديگري بخواند بايدبسم الله را هم اعاده كند والا ايشان آنجا مي فرمايد اشكال پيدا مي كند نمي گويد باطل اما ظاهرا آنجا مي فرمايد اشكال پيدا مي كند چون اين بسم الله غير بسم الله ديگر است اين هم حكم فقهي است كه آنجا بيان كرده در آداب و صلاه شايد در رساله هم آمده يا نيامده در تحرير كه مي گويند در تحرير آمده فهو الله الذي اليه مرجع العباد حال بسم الله را دارد تعبير مي كند اللهي كه مرجع عباد اليك يتعله العباد يتعله يرجع ابد يعني الله را اله را به هر معنايي كه بگيريم اينجا فعلا كلي معنا مي كند فهو الله الذي اليه مرجع العباد و هو الرحمان ببييند سير از الله كه جامع جميع است اسماء‌جمالي و جلالي و صفات كمالي الله بعد رحمان كه صفت عام صفت اسم خاص و صفت عام و هو الرحمان يبين رحمان يعني رحماني كه حتي خيلي عجيب است در سوره مريم سلام الله عليها آنجا مي فرمايد عذاب من الرحمان يعني حتي عذاب قابليت دارد از رحمت نشأت بگيرد بر خلاف رحيم كه عذاب از رحيم نشأت نمي گيرد يا بسور له باطنه فيه رحمه و ظاهره من قبل عذاب در سوره حديد شايد اگر اشتباه نكنم كه اين رحمت رحمت رحماني است كه شامل همه موجودات عالم انس و غير انس كافر و مؤمن همه موجودات عالم مي شود و هو الرحمان يبين لعباده سبيل رحمه العامه للمؤمن و الكافر همه را شامل مي شود اين دارد بسم الله را بيان مي كند هنوز مما فيه خير في وجودهم وجودشان بقاء وجودشان حياتهم و زندگي و سعادتشان هر دو را و هو الرحيم يعني هر چيز دارد جلو مي آييم از بسم الله هي خاص مي شود اول الله است بعد يك جهت خاصي از جهت الله توجه به آن مي شود كه الرحمان است بعد جهت خاصي از رحمان مي شود رحيم كه رحمت خاصه است مي فرمايد كه و هو الرحيم يبين لهم سبيل رحمه الخاصه بالمؤمنين كه آن رحمت خاصه براي مؤمنين سعادت آخرتهم و لقاء‌ربهم و قد قال تعالي و رحمتي وسعت كل شيء وسأكتبها للذين يتقون خيلي جالب است و رحمتي وسعت كل شيء رحمت من شامل هر چيزي است اما رحيميت من و سأكتبها للذين يتقون آني كه براي يتقون مي نويسم آن رحمت رحيميه است سأكتبها قرار دادم براي متقين آن كدام رحمت است آن رحمت رحيميه است لذا اين سأكتبها للذين يتقون تنافي ندارد با رحمتي وسعت كل شيء اگر كسي اين دو را توجه نكند خيلي زيبا بيان كرده آنجا مي گويد رحمتي وسعت كل شيء‌ همه چيز را شامل مي شود بلافاصله دنباله اش مي گويد سأكتبها للذين يتقون يعني بيان رحمان و رحيم كه رحمان شامل همه موجودات مي شود اين رحمت الهي كه وسعت كل شيء‌اما رحمت رحيمي مخصوص اهل ايمان است مخصوص متقين است شامل سعادت آنها مي شود راهگشايي براي سعادت آخرت است اين

سؤال

الي ماشاء الله در روايات وارد شده اين همه آيه اي است كه دليل است خودش اگر شما اين دليل كه در آيه است قبول نكنيد در صدر و ذيل آيه تهافت است

سؤال

عرض كردم روايات كه الي ماشاء الله اين بحث در آن آمده رحيم من مؤمنين خاص رحمان اينكه در روايات آمده ما قبل از اينكه به روايات بخواهيم بپردازيم خود آيه عذاب من الرحمان يعني عذاب از رحمان مي تواند نشأت بگيرد چون عذاب رحمان عامه اما رحيم بودن مخصوص مؤمنين است ديگر عذاب در آن نيست در آيات قرآن وقتي استعمال بالمؤمنين رئوف رحيم

سؤال

عرض كردم از روي رحمتش عذاب مي كند بر مي گردد به جهت غير ايماني او لذا آن جهت عام است عيبي هم ندارد اما بالمؤمنين رئوف رحيم يعني رحمت رحيميت برمي گردد به جنبه ايماني افراد حال در آيات رجوع كنيم اين ديگر ايشان جرقه اش را مي زند در رابطه با آيات بخصوص خود اين آيه اي كه صدر و ذيل آن خيلي مبين رحمان رحيم است كه رحمتي وسعت كل شيء و سأكتبها للذين يتقون فهذا بنسبت الي جمله القرآن اين غايتي بود كه براي كل قرآن بيان كرديم ثم انه سبحانه كرر ذكر سوره في كلامه كثيرا ده بار اسم سوره در قرآن تكرار شده كه چند تاش ايشان در اينجا آورده كقوله تعالي فأتوا بسوره مثله فأتوا بعشر سور مثله مفتريات اذا انزل السوره سوره انزلناها و فرضناها كه چهار پنج تا ايشان آورده كه ده مورد است در قرآ» كه لفظ سوره تكرار شده فبان لنا اين كه تكرر دارد در قرآن اسم سوره فبان لنا من ذلك ان اينكه سوره مدخليتي داشته كه مي آورد مي گويد كه مثل يك سوره بياورند مثل ده تا سوره بياورند يا سوره اينها هم مي گويند اين مفتريات است اگر مي توانند مشابه آن را همين افترا بياورند فبان لنا من ذلك ان لكل طائفه من هذه الطوائف من كلام التي فصل لها قطع قطع و ثمي كل قطعه سوره كه هر قطعه اي را سوره ناميده اين معلوم مي شود كه نوع من وحدت تعليم و التمام يعني هر سوره اي براي خود كه خدا استشهاد كرده به سوره عنوان كرده سوره را كه و خود نبي اكرم در افعالش مي آمد مي فرمود كه اين آيه اي كه بعدا نازل شده اين را قرار بدهيد در فلان سوره در فلان جا بين آيات قرار بدهيدتأليفش تأليف نبي ختمي بود هر سوره اي اينگونه نبود كه اتفاقي باشد از اين كه به سوره در قرآن استشهاد شده از اينكه نبي در سيره اش وقتي آيه اي نازل مي شد حتي اگر اين سوره در مكه نازل شده بود و بعضي از آياتش در مدينه بود مي فرمو اين را در فلان جا بين فلان ايات قرار دهيد نشان مي دهد كه نوعا من وحدت تأليف و التمام بين هر سوره اي در كار است كه لا يوجد اين تأليف و تمام بين ابعاض من سوره بين خود تكه هاي يك سوره اين تماميت نيست بين سوره اي و سوره ديگري هم اين تماميت نيست هر سوره مختص به يك غايت و غرضي است و منهنا يعلم از اينجا مي فهميم كه ان الاغراض والمقاصد المحصله من الصور مختلفه پس هر سوره اي خودش يك غايت و غرض خاصي دارد منتها اين غايت و غرض خاص كه مربوط به هر سوره اي است تحت آن غايت كل قرآن ميگنجد يعني بايد با او سازگار باشد او روح حاكم بر تمام صور غايتي كه در كل قرآن است و هر سوره اي قسمتي بعضي مأموريتي از آن غايت را محقق مي كند پس هر سوره اي يك غايتي دارد كه در عرض سوره ديگر است مكمل سوره ديگر است اما همه با هم يك واحدند نسبت به كل قرآن اين غايتها و غرضها اين نگاه به قرآن مي دانيد چقدر در نگاه انسان تغيير ايجاد مي كند يعني انسان در سوره دنبال يك هدف مي گردد كه اينجا دارد بيان مي شود ما عادت نداريم روح وحدت بيني پيدا كنيم معمولا متكثرا عبور مي كنيم يك آيه را مي بينيم برداشت اگر كنيم ترجمه اگر كنيم آيه ديگري ترجمه ديگري و نگاه ديگري اما اينكه اين نگاه متصل را اين نگاه سيري را بتوانيم پيدا كنيم كه از يك جايي آغاز شده به يك جايي مي رسد كمتر در ما هست لذا مي فرمايد كه نوعا من وحدت تعليم و التمام لا يوجد بين ابعادض من سوره و لا بين سوره و من سوره من هنا نعلم.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته